

کامران پارتی نژاد

در زندگی حبیب

www.ketab.ir





مقدمه	۹
یک شب بارانی	۱۳
آغازی برای یک داستان	۳۹
آدم‌هایی از جنس باران	۴۷
عبور از میان انبوهی از خاطرات	۵۹
اتاق کوچکی برای حبیب	۷۱
یک بناده خاکی بود، حبیب بود و آخرین نگاه	۸۵
یک کتاب مه	۱۰۳
یک داستان خوب	۱۳۱
باید می‌رفت	۱۴۵

حبیب را زنده نمود نمیشناختم. تنها می دانستم همه ساله به همت افرادی چون زنده یاد حبیب خردی شنواره ی حبیب در مسجد جوادالائمه برگزار می شود. آن سال ها برایم جالب بود که جشنواره ی بزرگ و تاثیرگذاری در مسجد برپا می شود. اما دلیلش را نمی دانستم. من نمی دانستم حبیب با مسجد جوادالائمه و تمامی بچه های مسجد چه ارتباط نزدیکی دارد. را آن که بچه های داستان نویسی مسجد، روزگاری در روزهای دوشنبه گردهم جمع می شدند و داستان می خواندند و نقد می کردند. من آن سال ها حتی نمی دانستم افرادی چون محمد ناصری، ناصر نادری، رسول فلاح پور، فرج الله سلحشور و احمد غلامی که از نزدیک می شناختم، همه از دل مسجد جوادالائمه ظهور کرده اند. من درباره ی حبیب هم هیچ نمی دانستم. نمی دانستم حبیب بیدار غنی پور در محله ی جی، سی متری حاجیان، فعلاً جنوب غربی تهران به دنیا آمده. پدرش کاسب محل و مادرش معلم قرآن جلالت، حبیب بانوان بوده است. من نمی دانستم حبیب صاحب آثار متعدد است و اولین داستانش سال ۱۳۵۹ با عنوان «انشا» در نشریه ی «سوره» بچه های مسجد» به چاپ رسید. باعث شد تا حبیب گام های جدی تری به سوی داستان نویسی حرفه ای بردارد. من طی آن سال ها از حبیب و فعالیت های گسترده ی مسجد جوادالائمه و نقشی که مسجد در شکوفا کردن استعداد های درخشان بچه های یک منطقه ی محروم ایفا کرده بود هیچ نمی دانستم. تنها با چهره ی حبیب اخت بودم و لبخند ماندگارش. و صمیمیت و مهربانی که در چشمانش موج می زد. حوالی سال ۸۲ بود که کتاب سفر جنوب

حبیب را خواندم. با دقت هم خواندم. توصیف‌های بی‌همتای حبیب از مناطق جنگی، انتخاب واژگان مناسب و حساب‌شده، صداقت در گفتار، همه و همه باعث شد تا رابطه‌ی حسی قوی و پایداری با حبیبی که هنوز هم دقیق نمی‌شناختمش برقرار کنم. هرچند که کتاب خود بازگوکننده‌ی شخصیت، منش، نوع دیدگاه‌ها و باورهای زیبای حبیب بود. و این حکایت باقی ماند تا کتاب من به مرحله‌ی نیمه‌نهایی جشنواره‌ی حبیب در بخش زندگی‌نامه‌ی داستانی رسید. در جشنواره‌ی حبیب برنده‌ی نهایی نبودم اما با حضورم در جشنواره شناخت بیشتری از حبیب و فعالیت‌های مسجد جوادالائمه پیدا کردم. و همین شد که وقتی به من پیشنهاد شد زندگی‌نامه‌ی داستانی یکی از شهدای بسیج هنرمندان را خلق کنم بدون درنگ و تأمل، نام حبیب غنیمت‌پور را بر زبان آوردم. هرچند که می‌دانم این ما نیستیم که شهدای بزرگمان را انتخاب می‌کنیم بلکه آنان هستند که انتخاب می‌کنند چه فردی باید برایشان قلم ببرد. در پایان جا دارد از زحمات بی‌دریغ آقایان محمد ناصری و ناصر نادری تشکر و قدردانی کنم که اگر حمایت این عزیزان نبود کتاب «در زندگی حبیب» هم سرو سامان نمی‌گرفت.

کامران پارسی نژاد

۹۴/۹/۱